

بازتعریف مناسبات قدرت از خانه تا کارخانه: معرفی کتاب پدرسالاری مزد و

ضرورت آن

سروناز احمدی

مقدمه

کتاب پدرسالاری مزد: یادداشت‌هایی بر مارکس، جنسیت و فمینیسم^۱ نوشته سیلویا فدریچی یکی از مهم‌ترین آثار فمینیسم مارکسیستی در دهه‌های اخیر است که در سال ۲۰۲۱ منتشر شده است. فدریچی پژوهشگر و کنشگر ایتالیایی، با نگاهی انتقادی به میراث مارکس تلاش می‌کند تا مناسبات قدرت در نظام سرمایه‌داری را از زاویه‌ای مورد بازنگری قرار دهد که کار خانگی، بازتولید اجتماعی و بدن زنان در مرکز تحلیل قرار گیرد.

او در این کتاب نشان می‌دهد که چگونه سرمایه‌داری، نه تنها از طریق استثمار نیروی کار مزدی، بلکه از راه بهره‌کشی پنهان از کار بی‌مزد زنان در خانه، به بازتولید خود ادامه می‌دهد. فدریچی معتقد است که مارکس و بسیاری از جریان‌های چپ سنتی، با نادیده گرفتن این وجه از مناسبات تولیدی، تصویری ناقص از سرمایه‌داری ارائه داده‌اند و در نتیجه، مبارزات طبقاتی‌شان نیز فاقد بنیانی واقعی برای رهایی زنان و بازتعریف مفهوم طبقه کارگر بوده است.

در این متن تلاش شده است تا محورهای اصلی این کتاب به شکل فشرده و در قالب چند بخش دسته‌بندی و ارائه شود. این محورها عبارت‌اند از: نقد چپ سنتی، نقد مارکس، تحلیل مناسبات قدرت درون طبقه کارگر، بررسی خانواده به عنوان نهادی کلیدی در بازتولید سرمایه‌داری، نقش کار جنسی در نظام سرمایه‌داری و در نهایت افق‌های مبارزاتی چون جنبش دستمزد برای کار خانگی و سیاست مشترکات.

در انتهای مقاله نیز به ضرورت بازخوانی این نقدها در بستر ایران امروز پرداخته شده است تا نشان داده شود که چگونه تحلیل‌های فدریچی می‌تواند به بازاندیشی جدی‌تر درباره رابطه سرمایه‌داری و پدرسالاری در جامعه ما کمک کند.

^۱ این کتاب به زبان فارسی با ترجمه سروناز احمدی از نشر افکار جدید منتشر شده است.

درعین حال، باید تأکید کرد که فدریچی خود را وام‌دار سنت مارکسیستی می‌داند و نقدهای او نه از موضعی بیرونی، بلکه از درون این سنت و برای بازنگری و تکامل آن ارائه می‌شود. او بارها تصریح می‌کند که مفاهیم کلیدی مارکس، همچون ارزش اضافی، کار مجرد و انباشت بدوی برای درک سرمایه‌داری حیاتی‌اند و هیچ نظریه‌ای نمی‌تواند مناسبات سلطه و استثمار را بدون رجوع به ابزارهای تحلیلی مارکس به درستی توضیح دهد. نقد فدریچی به نادیده گرفتن کار خانگی و بازتولیدی در میان چپ سنتی، تلاشی است برای غنی‌تر کردن این تحلیل و گشودن افق‌هایی که بتواند هم‌زمان علیه سرمایه‌داری و پدرسالاری مبارزه کند؛ بنابراین، نقدهای او بیش از آنکه نفی مارکسیسم باشند، دعوتی‌اند به بازاندیشی درباره آن، تا بتواند به ابزار رهایی‌بخش تمام ستم‌دیدگان، در تمامی عرصه‌های کار و زندگی، بدل شود.

نقد چپ سنتی

جنبش‌های چپ سنتی، کار خانگی زنان را به عنوان کار «غیرمولد» و «حاشیه‌ای» نادیده گرفته‌اند. در نگاه مارکسیسم ارتدوکس، تنها کاری که در بستر روابط تولید سرمایه‌داری و با دریافت دستمزد انجام می‌شود، کار مولد است، زیرا مستقیماً در تولید ارزش اضافی برای سرمایه نقش دارد. در این نگاه، کار خانگی چون مستقیماً کالا یا ارزش اضافی تولید نمی‌کند، غیرمولد تلقی می‌شود.

اما فدریچی این تقسیم‌بندی را به چالش می‌کشد. او استدلال می‌کند که کار خانگی گرچه در مبادله کالایی ظاهر نمی‌شود، اما برای بازتولید نیروی کار (آماده‌سازی کارگر برای فروش نیروی کارش به سرمایه‌دار) حیاتی است. بدون کار خانگی، نیروی کاری که در کارخانه تولید ارزش اضافی می‌کند، اساساً وجود نخواهد داشت؛ بنابراین، کار خانگی نه تنها بخشی از تولید سرمایه‌داری است، بلکه زیربنای آن را شکل می‌دهد و به همین دلیل باید آن را به رسمیت شناخت و در مرکز مبارزه ضد سرمایه‌داری قرار داد.

چپ سنتی جنبش زنان را تنها «مکملی» برای مبارزه طبقاتی می‌داند؛ گویی مسئله زنان به خودی خود اهمیت ندارد و باید در خدمت مبارزه «اصلی» یعنی مبارزه کارگران مزدی باشد. از این رو، تلاش‌های مستقل زنان برای سازماندهی و طرح مطالبات ویژه‌شان همواره از سوی چپ با مقاومت و بی‌اعتنایی روبه‌رو شده است. پس از افول موج اول جنبش فمینیستی در دهه ۱۹۷۰، چپ کوشید دوباره زنان را به نقش‌های سنتی بازگرداند؛ چه به عنوان کارگر ارزان در کارخانه

و چه به عنوان نیروی بازتولیدکننده در خانه. آنان زنان خانه‌دار را به دلیل عدم مشارکت در تولید صنعتی، «عقب مانده» تلقی کردند و مبارزات آنان را فرعی شمردند.

چپ با شعارهایی چون «همه به سوی کارخانه‌ها» یا «خانه‌داری نوعی سوسیالیسم است»، تلاش کرد زنان را یا به سمت خطوط تولید بکشاند یا با شعارهایی گمراه‌کننده، کار خانگی را در مقام «خدمت اجتماعی» بزک کند. فدریچی این دیدگاه‌ها را بازتولید ایدئولوژی سرمایه‌داری می‌داند که هدفش افزایش بهره‌وری از طریق گسترش انضباط کارخانه‌ای به خانه و بالعکس است.

نمونه بارز این سیاست‌ها را در «الگوی چینی» می‌توان دید؛ مدلی که با شعار اجتماعی‌سازی کار خانگی (ایجاد آشپزخانه‌های جمعی و خدمات متمرکز) در واقع بهره‌کشی از زنان را به جای لغو آن، بازسازی می‌کند. این الگو با انتقال نظم و کنترل کارخانه‌ای به عرصه زندگی خصوصی، نه تنها کار خانگی را از میان نمی‌برد، بلکه آن را مکانیزه‌تر و کارآمدتر در خدمت تولید قرار می‌دهد. فدریچی نشان می‌دهد که در چین و شوروی، علی‌رغم تبلیغات، این پروژه‌ها با مقاومت شدید زنان روبرو شد و در عمل به انضباط شدیدتر و سرکوب فردیت انجامید.

ایده اجتماعی‌سازی کار خانگی، به درستی، بر آن بود که بار کارهای خانگی و مراقبتی از دوش زنان برداشته شود و به خدمات اجتماعی (مثل مهدکودک‌ها، آشپزخانه‌های جمعی و خدمات شستشو) واگذار گردد. اما در تجربه چین و شوروی، این فرایند نه از پایین و بر اساس نیازها و تصمیمات جمعی زنان، بلکه با منطق بهره‌وری و انضباط صنعتی سرمایه‌داری دولتی طراحی و اجرا شد.

در عمل، آنچه رخ داد این بود که خانه و زندگی روزمره زنان، به قلمرویی تبدیل شد که نظم و کنترل مبتنی بر بهره‌وری کارخانه به آن منتقل شد. مثلاً آشپزخانه‌های جمعی در شوروی، به جای کاستن از بار کاری زنان و ایجاد فضاهای جمعی رهایی‌بخش، به مراکزی بدل شدند که نظم ماشینی، ساعات کار غیرقابل‌انعطاف و استانداردهای تولیدی سفت‌وسخت را به زندگی خصوصی منتقل می‌کردند یا مهدکودک‌های کارخانه‌ای در چین، کودکان را نه برای رشد آزاد و انسانی، بلکه برای تربیت به عنوان نیروی کار آینده، در چارچوب‌های انضباطی قرار می‌دادند. در هر دو کشور، برنامه‌های اجتماعی‌سازی کار خانگی عمدتاً به افزایش بهره‌وری کار زنان و تضمین حداکثری حضور آنان در خط تولید معطوف بود، نه آزادی و بازسازی روابط اجتماعی برابر.

به بیان دیگر، این پروژه‌ها با منطق بهره‌وری و نظم صنعتی سازمان‌دهی شدند و نه با منطق بازتعریف کار و مراقبت به‌عنوان امری انسانی و جمعی. فدریچی معتقد است که وقتی اجتماعی‌سازی کار خانگی در چارچوب منطق سرمایه‌داری دولتی و بهره‌وری پیش می‌رود، در واقع کارخانه به خانه کشیده می‌شود، نه اینکه خانه از یوغ کارخانه رها شود.

مفاهیمی چون «خودمدیریتی» و «کنترل کارگری» نیز در این چارچوب نقد می‌شوند. به باور فدریچی، این مفاهیم زمانی که در بستر سرمایه‌داری باقی بمانند، نه ابزار رهایی، بلکه ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به بهره‌کشی بیشتر هستند. هنگامی که کارگران، چه در خانه و چه در کارخانه، فراخوانده می‌شوند تا خود بهره‌وری و بهره‌کشی از خویش را مدیریت کنند، آنچه در واقع رخ می‌دهد، مشارکت داوطلبانه در بازتولید انضباط سرمایه‌داری است.

از دید فدریچی، در همین راستا، نظریه‌پردازانی چون ایلی زارتسکی^۲ کوشیده‌اند با استفاده از مفهومی به نام «کار از نظر اجتماعی ضروری» برای کار خانگی، آن را در چارچوب روابط سرمایه‌داری توجیه و طبیعی‌سازی کنند. زارتسکی می‌گوید که زنان خانه‌دار جزئی از طبقه کارگرند، نه به این دلیل که ارزش اضافی تولید می‌کنند، بلکه چون کار آن‌ها برای بقای جامعه ضروری است.^۳ فدریچی اما این استدلال را رد می‌کند، چرا که آن را تداوم تقدیس کار خانگی و نادیده گرفتن نقش استثماری آن در بازتولید نیروی کار می‌داند. به اعتقاد او، مبارزه باید نه برای به رسمیت شناختن کار خانگی به‌عنوان «کار ضروری»، بلکه برای لغو آن به‌عنوان شکلی از بهره‌کشی باشد.

در کتاب آمده که مخالفت چپ‌ها با حقوق باروری زنان نیز ریشه در همین نگاه دارد. برای مثال، در دهه‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰، بسیاری از احزاب سوسیالیست با پیشگیری از بارداری و کنترل جمعیت مخالفت کردند و آن را توطئه مالتوسی دانستند که قصد داشت فقر را به گردن فقرا بیندازد. چهره‌هایی چون کلارا زتکین^۴، تنظیم خانواده را

^۲ Eli Zaretsky

ایلی زارتسکی (۱۹۴۰-) مورخ اجتماعی و فمینیست مارکسیست آمریکایی است که خانواده را به‌عنوان نهاد کلیدی بازتولید نیروی کار در سرمایه‌داری تحلیل کرده و مفهوم کار خانگی را به‌عنوان «کار از نظر اجتماعی ضروری» وارد ادبیات چپ کرده است.

^۳ برای آشنایی بیشتر با آرای زارتسکی به کتاب *سرمایه‌داری، خانواده و زندگی شخصی* او مراجعه کنید. این کتاب با ترجمه منیژه نجم‌عراقی به زبان فارسی از نشر نی منتشر شده است.

^۴ Clara Zetkin

کلارا زتکین (۱۸۵۷-۱۹۳۳) از برجسته‌ترین فمینیست‌های مارکسیست و فعالان سوسیالیست آلمانی بود که بر پیوند مبارزات زنان کارگر با جنبش‌های سوسیالیستی تأکید داشت و در شکل‌گیری روز جهانی زن نقش محوری ایفا کرد.

«لذت طلبی فردی» می دانستند و زنان پرولتر را ترغیب می کردند که تا جای ممکن «مبارز» به دنیا آورند. این نگاه، بار دیگر زنان را نه به عنوان سوژه های رهایی بخش، بلکه به مثابه ابزار تأمین نیروی کار برای انقلاب و تولید تعریف می کرد.

از سوی دیگر، فمینیسم لیبرال نیز مورد نقد فدریچی است. فمینیسم لیبرال بر دستیابی به برابری حقوقی و فرصت های برابر در بازار کار تمرکز دارد، اما در چارچوب همان ساختارهای سرمایه داری. فدریچی می گوید که این نوع فمینیسم، به جای به چالش کشیدن تقسیم کار جنسی و ماهیت استثمار سرمایه داری، صرفاً خواهان آن است که زنان نیز به «نیروی کار بهره ور» بدل شوند؛ چه در کارخانه و چه در خانه. در نتیجه، این گرایش با پذیرش چارچوب های سرمایه داری، مبارزه رادیکال برای رهایی زنان را محدود می کند.

نقد مارکس از منظر کار خانگی، جنسیت و بازتولید در سرمایه داری

فدریچی در کتاب *پدرسالاری مزد به یکی از مهم ترین کاستی های نظریه مارکس می پردازد*: نادیده گرفتن نقش کار خانگی و بازتولید اجتماعی در فرایند انباشت سرمایه. اگرچه مارکس از نابرابری جنسیتی در خانواده بورژوایی و ستم بر زنان انتقاد کرده، اما تحلیل سیستماتیک از روابط جنسیتی به عنوان مناسبات قدرت ارائه نداده است. تمرکز اصلی مارکس بر کار صنعتی و دستمزدی بود و کار خانگی را امری طبیعی و غیرتاریخی تلقی می کرد؛ به این معنا که آن را پدیده ای بدیهی و تغییرناپذیر می دید که نیاز به تحلیل خاصی ندارد و در نتیجه آن را در چارچوب بررسی سرمایه داری قرار نداد.

مارکس در *مانیفست کمونیست* به زنان شاغل در صنعت به عنوان نشانه ای از زوال خانواده سنتی و گامی به سوی برابری جنسیتی اشاره می کند. اما فدریچی می گوید مارکس با این نگاه از تأثیرات واقعی اشتغال زنان بر روابط جنسیتی و مبارزات کارگری غافل ماند. او متوجه نشد که گسیل زنان به کارخانه ها نه به معنای رهایی آنان، بلکه انتقال استثمار از خانه به کارخانه بود و حتی در مواردی به تشدید ستم جنسیتی انجامید.

مشکل اصلی در تحلیل مارکس، تعریف محدود او از «کار» به مثابه فعالیت مولدی بود که در صنعت و در قالب کار دستمزدی انجام می شود. از نظر مارکس، تنها کاری مولد است که ارزش اضافی برای سرمایه تولید کند. این

رویگرد باعث شد تا در تحلیل او کارهای بازتولیدی، مراقبتی و عاطفی زنان به حاشیه رانده شود و تحلیل او از سرمایه‌داری، نگاهی مردانه و معطوف به کارگر صنعتی سفیدپوست پیدا کند.

فدریچی ریشه این نارسایی را در آنچه می‌بیند که هایدی هارتمن^۵ از آن به عنوان «ازدواج ناموفق»^۶ بین مارکسیسم و فمینیسم یاد می‌کند؛ رابطه‌ای که هرگز به وحدت واقعی منجر نشد، زیرا مارکسیسم مردانه نمی‌توانست جنسیت را به عنوان رابطه‌ای مادی در استثمار سرمایه‌داری به رسمیت بشناسد.

مارکس صنعتی‌شدن و ماشینی‌سازی را ابزار رهایی از کار طاقت‌فرسا می‌دانست و باور داشت که پیشرفت تکنولوژی، زمان لازم برای پرداختن به نیازهای انسانی را فراهم خواهد کرد. اما فدریچی این دیدگاه را نقد می‌کند و می‌گوید که چنین باوری به غفلت از کارهایی انجامید که نمی‌توان آن‌ها را ماشینی کرد (مانند مراقبت، کار خانگی و بازتولید) و به تخریب محیط‌زیست دامن زد. او بر این باور است که باید به شیوه‌های پایدار و جمعی بازتولید توجه کرد تا بتوان آلترناتیوی رهایی‌بخش ساخت.

این غفلت مارکس از نقش جنسیت و بازتولید اجتماعی تأثیرات عمیقی بر جنبش‌های سوسیالیستی و فمینیستی داشت. سوسیالیسم سنتی، کار خانگی و مسئله زنان را به حاشیه راند و فمینیسم لیبرال نیز در چارچوب سرمایه‌داری به دنبال دسترسی برابر به بهره‌کشی بود. نتیجه آن شد که مبارزه برای رهایی زنان و مبارزه طبقاتی هرگز نتوانستند به درستی به هم گره بخورند.

مارکس در *مانیفست کمونیست* این تصور را مطرح می‌کند که سرمایه‌داری با ویران کردن ساختار خانواده سنتی، زمینه‌های برابری جنسیتی را فراهم می‌کند. اما چنین تحلیلی گویای آن نیست که سرمایه‌داری در همان حال که نظم خانواده کهنه را از میان می‌برد، شکل جدیدی از پدرسالاری و بهره‌کشی از زنان را (در قالب کار خانگی بدون مزد) سازمان‌دهی می‌کند.

^۵ Heidi Hartmann

هایدی هارتمن (۱۹۴۵-) اقتصاددان و نظریه‌پرداز فمینیست سوسیالیست آمریکایی است که در مقاله مشهور خود با عنوان «ازدواج ناموفق مارکسیسم و فمینیسم» به تحلیل رابطه سرمایه‌داری و پدرسالاری و ضرورت ادغام این دو نقد در مبارزات فمینیستی پرداخت.

^۶ مقاله ازدواج ناکام مارکسیسم و فمینیسم: به سوی وصلتی پیشروتر از هایدی هارتمن به زبان فارسی با ترجمه پریا رحیمی در وبسایت نقد اقتصاد سیاسی در دسترس قرار دارد.

یکی از مصادیق این بازتولید پدرسالاری، سیاست «دستمزد خانوادگی» بود. در اوایل قرن بیستم، نظام سرمایه‌داری با پرداخت دستمزدی به مردان که برای تأمین هزینه‌های خانواده کفایت کند، زنان را به خانه بازگرداند و کار بازتولیدی آنان را بدون دستمزد نگه داشت. این سیاست نه تنها زنان را از عرصه عمومی طرد کرد، بلکه ابزار کنترل مردان بر زنان در چارچوب خانواده را نیز تقویت کرد.

در سطح سازمانی نیز مارکس در دوران رهبری‌اش بر انترناسیونال اول، با خواسته‌های فمینیستی مانند حق رأی زنان و آزادی جنسی برخوردی سرد داشت. او بخش فمینیستی انترناسیونال را که چنین مطالباتی را مطرح می‌کرد منحل کرد، چرا که آن را مبارزه‌ای فرعی و انحرافی از مبارزه طبقاتی می‌دانست. این موضع‌گیری، سهم بزرگی در به حاشیه راندن مسائل زنان در جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی داشت.

فدریچی با بسط نظریه بازتولید اجتماعی مارکس، نشان می‌دهد که برای درک کامل سرمایه‌داری و مبارزه مؤثر با آن، باید به نقش زنان در بازتولید نیروی کار و مناسبات جنسیتی توجه کرد. این نقدها نه تنها مارکسیسم را غنی‌تر کرده، بلکه به فمینیسم نیز افقی رادیکال‌تر بخشیده‌اند.

مناسبات قدرت درون طبقه کارگر: نقش جنسیت و کار خانگی در بازتولید سرمایه‌داری

فدریچی در تحلیل مناسبات قدرت درون طبقه کارگر نشان می‌دهد که سرمایه‌داری برای تثبیت سلطه‌اش، طبقه کارگر را از درون تقسیم کرده است؛ به‌ویژه از طریق تفکیک بازار کار بر اساس جنسیت، نژاد و وضعیت تأهل. یکی از ابزارهای کلیدی این فرایند، تفکیک نقش‌های اجتماعی و اقتصادی زنان و مردان بوده است.

زنان به دلیل وابستگی اقتصادی به مردان، در موقعیتی ضعیف‌تر در بازار کار قرار گرفتند. این وابستگی به این معناست که درآمد و بقای زنان به دستمزدی وابسته شد که مردان دریافت می‌کردند؛ این امر باعث شد زنان قدرت چانه‌زنی کمتری در بازار کار داشته باشند و به راحتی به حاشیه رانده شوند.

تاریخی‌ترین نمود این فرایند را می‌توان در دورهٔ ساحره کشی^۷ مشاهده کرد. سرمایه‌داری اولیه، با سرکوب خونین زنان (به‌ویژه زنان مسن، مستقل و دانش‌آموخته)، تلاش کرد ارزش کار زنان را تقلیل دهد و آنان را به نقش‌های

^۷ برای مطالعه بیشتر در این باره به کتاب *کالیبان و ساحره* از فدریچی مراجعه کنید. این کتاب با ترجمهٔ مهدی صابری از نشر چشمه به زبان فارسی منتشر شده است.

خانگی و بازتولیدی محدود کند. این پروژه سرکوبگرانه، تقسیم جنسیتی کار را تقویت و تثبیت کرد؛ جایی که مردان به عنوان نیروی کار مولد در کارخانه‌ها تعریف شدند و زنان به کارهای خانگی و بی‌مزد محدود گشتند.

در قرن نوزدهم، با رشد مبارزات کارگری و افزایش نیاز به نیروی کار سالم‌تر و منضبط‌تر، سیاست‌هایی مانند «دستمزد خانوادگی» شکل گرفت. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد این سیاست به مردان دستمزدی می‌داد که معیشت خانواده را تأمین کند تا زنان به خانه بازگردند و نقش «زن خانه‌دار تمام‌وقت» را بپذیرند. اما دستمزد خانوادگی نه تنها قدرت اقتصادی مردان بر زنان را تقویت کرد، بلکه باعث وابستگی کامل زنان به درآمد مردان و تثبیت مردسالاری شد.

سرمایه‌داری با این فرایند، زنان را به دو گروه «زن خانه‌دار محترم» و «هرزه» تقسیم کرد. زن خانه‌دار به عنوان الگوی زن ایدئال و پشتیبان اخلاقی خانواده تعریف شد، درحالی‌که هر زنی که از این چارچوب خارج می‌شد (مثلاً در فضای عمومی کار می‌کرد یا سبک زندگی مستقلی داشت) با برچسب هرزه طرد و تحقیر می‌شد. این تقسیم‌بندی نقش زنان را در خانه تثبیت کرد و کار بی‌دستمزد آنان را طبیعی و وظیفه مادری جلوه داد.

این سیاست‌ها، تضاد و انشقاقی درون جنبش کارگری ایجاد کرد. مردان کارگر که از دستمزد خانوادگی و امتیازات آن بهره‌مند بودند، اغلب با اشتغال زنان در کارخانه‌ها مخالفت می‌کردند، چون آن را تهدیدی برای دستمزد و قدرت خود می‌دیدند. این تضاد باعث شد منافع مردان و زنان کارگر در تضاد قرار گیرد و وحدت طبقاتی تضعیف شود. درحالی‌که زنان کارگر برای استقلال مالی و آزادی بیشتر، حضور در فضای عمومی و اشتغال را پیگیری می‌کردند، مردان کارگر از محدودیت‌های اشتغال زنان حمایت می‌کردند تا موقعیت خود را حفظ کنند.

زنان در برابر این سیاست‌ها مقاومت کردند. بسیاری از زنان کارگر که در کارخانه‌ها استقلال مالی و زندگی اجتماعی به دست آورده بودند، حاضر نبودند به خانه بازگردند. گزارش‌های رسمی از آن دوره مملو از شکایت درباره بی‌علاقگی زنان به خانواده و فرزندآوری است. این مقاومت‌ها نشان می‌دهد که تقسیم جنسیتی کار هرگز روندی طبیعی نبوده، بلکه همواره با سیاست‌های سرکوبگرانه و بهره‌کشی سرمایه‌داری و مردسالاری به‌زور تحمیل شده است.

خانواده به عنوان نهاد کلیدی بازتولید سرمایه‌داری

فدریچی در تحلیل خانواده هسته‌ای نشان می‌دهد که این نهاد، برخلاف تصور رایج، نه ساختاری طبیعی یا ازلی، بلکه محصول تاریخی سرمایه‌داری است که برای کنترل نیروی کار و بازتولید آن طراحی شده است. خانواده هسته‌ای (متشکل از مرد نان‌آور، زن خانه‌دار، فرزندان وابسته) ابزاری کلیدی برای نظام سرمایه‌داری بود تا نیاز به بازتولید نیروی کار را به ساحت خصوصی منتقل کند و بار آن را به دوش زنان و خانواده بیندازد.

ایدئولوژی عشق، فداکاری و مادری کار بی‌دستمزد زنان را طبیعی جلوه می‌دهد و آن را در دل روابط عاطفی پنهان می‌کند. گفته می‌شود که زنانی که بی‌وقفه به انجام کارهای خانگی، مراقبت از کودکان و بازتولید نیروی کار مشغول‌اند، این کارها را نه به عنوان کار، بلکه به عنوان وظیفه طبیعی و عشق مادری تجربه می‌کنند، اما این دروغ بزرگ سرمایه‌داری است که کار بی‌مزد را در لفافه عشق پنهان کرده است.

سرمایه‌داری برای تداوم بهره‌کشی‌اش، نیازمند انضباط نیروی کار است. خانواده هسته‌ای دقیقاً این وظیفه را بر عهده دارد: نه تنها نیروی کار را بازتولید می‌کند، بلکه از طریق روابط قدرت درون خانواده (اطاعت زنان از مردان و فرزندان از والدین)، انضباط سرمایه‌دارانه را در خانه تثبیت می‌کند.

فدریچی نشان می‌دهد که چپ سنتی نیز از ایدئولوژی خانواده حمایت می‌کند، چون خانواده را نهادی می‌بیند که می‌تواند نقش «پشتیبان» مبارزه طبقاتی را داشته باشد. چپ سنتی با نادیده گرفتن استثمار درون خانواده، آن را به عنوان فضایی خصوصی و حاشیه‌ای تلقی می‌کند و به همین دلیل در بازتولید گفتمان سرمایه‌داری درباره خانواده شریک می‌شود. چپ با تمرکز انحصاری بر مبارزه در محل کار (کارخانه، معدن و غیره) از در نظر گرفتن خانه به عنوان عرصه‌ای از مبارزه طبقاتی غافل مانده است.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد مردان کارگر در قرن نوزدهم نیز در تثبیت این نظم خانوادگی نقش فعالی داشتند. آنان با حمایت از سیاست‌هایی مانند دستمزد خانوادگی، نه تنها موقعیت اقتصادی خود را تثبیت کردند، بلکه قدرت خود بر زنان را نیز افزایش دادند. دستمزد خانوادگی به مردان این امکان را داد که نان‌آور خانواده باشند و زنان را به نقش خانه‌دار تقلیل دهند. مردان کارگر از محدود کردن اشتغال زنان حمایت می‌کردند تا زنان را در

خانه نگه دارند و اقتدار پدرسالارانه خود را حفظ کنند. این همکاری فعال مردان با سرمایه‌داری، باعث شد که تقسیم کار جنسیتی به عنوان نظامی طبیعی تثبیت شود.

در این باره فدریچی قرن نوزدهم انگلستان را به عنوان نقطه تمرکز تحلیل خود انتخاب می‌کند، چون در این دوره و مکان است که سرمایه‌داری صنعتی به طور سیستماتیک خانواده هسته‌ای را به عنوان نهادی کلیدی برای بازتولید نیروی کار و کنترل اجتماعی سازمان‌دهی می‌کند. انگلستان در قرن نوزدهم، آزمایشگاهی بود که در آن سیاست‌های دستمزد خانوادگی، بازگرداندن زنان به خانه و آموزش مهارت‌های خانگی به آنان به طور گسترده به اجرا درآمد. این سیاست‌ها بعدها به مدل‌های جهانی بازتولید نیروی کار در سرمایه‌داری تبدیل شدند.

کار جنسی و سرمایه‌داری: بازتولید نیروی کار، کنترل بدن زنان و نقش ایدئولوژی‌های جنسی

فدریچی در تحلیلش نشان می‌دهد که کار جنسی (چه در قالب روسپی‌گری و چه در قالب کار جنسی درون خانواده) همواره نقشی کلیدی در بازتولید نیروی کار در نظام سرمایه‌داری ایفا کرده است. کار جنسی نه تنها نیروی کار جدید تولید می‌کند (از طریق تولیدمثل)، بلکه با کاهش تنش‌های ناشی از کار روزانه در مردان، به حفظ نیروی کار موجود نیز کمک می‌کند. این موضوع به‌ویژه در دوران اولیه صنعتی‌سازی اهمیت داشت؛ زمانی که برای طبقه کارگر لذت‌های کمی وجود داشت و دریافت خدمات جنسی از روسپی‌ها به نوعی «تخلیه فشار» برای مردان بدل شده بود.

در دوره اولیه صنعتی‌سازی (تا نیمه دوم قرن نوزدهم)، تمرکز سرمایه‌داری بر کمیت نیروی کار بود و نه کیفیت زندگی یا اخلاقیات کارگران. منظور از اخلاقیات، نظم جنسی و خانوادگی بود که بعدها دولت‌ها و سرمایه‌داران برای کنترل بهتر نیروی کار به آن توجه کردند. در این دوره، زنان کارگر اغلب بین کار در کارخانه و روسپی‌گری در رفت‌وآمد بودند؛ یعنی به دلیل دستمزدهای پایین و شرایط سخت زندگی، بسیاری از زنان برای بقا، ناگزیر به روسپی‌گری می‌شدند و این دو نوع کار را به طور هم‌زمان یا متناوب انجام می‌دادند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، به دلیل نیاز صنعت به نیروی کار سالم‌تر و منضبط‌تر، سیاست‌هایی برای بازگرداندن زنان به خانه و محدود کردن حضورشان در کارخانه‌ها شکل گرفت. این سیاست‌ها با نام «قوانین حفاظتی» اجرا

شدند که ظاهراً برای حفاظت از زنان طراحی شده بودند، اما در واقع هدفشان بازگرداندن زنان به نقش‌های خانگی و مادرانه بود.

دولت‌ها با کنترل روسپی‌گری و مبارزه با بیماری‌های مقاربتی، روسپی‌گری را تحت نظارت قرار دادند تا سلامت نیروی کار مرد را تضمین کنند. اما این کنترل‌ها وجه سرکوبگرانه داشتند: زنان روسپی تحت بازداشت، معاینه‌های تحقیرآمیز و مجازات‌های شدید قرار می‌گرفتند، درحالی‌که مردانی که از خدمات آن‌ها استفاده می‌کردند، مشمول هیچ محدودیتی نمی‌شدند.

هم‌زمان با این تحولات، ایدئولوژی «فرشته‌خانه» برای زنان کارگر ساخته شد؛ زنی که عشقش به همسر و فرزندان خالص و فداکارانه است و از هرگونه لذت جنسی فارغ است. در این ایدئولوژی، زنان محترم از زنان روسپی جدا می‌شدند و مفهوم «عشق بدون لذت جنسی» به آنان تحمیل شد تا کار بی‌مزد خانگی‌شان طبیعی جلوه داده شود.

زنان اما در برابر این نظم مقاومت کردند. طلاق، کاهش نرخ باروری و بیماری‌های روان‌تنی مانند هیستری و میگرن، شکل‌هایی از سرباز زدن زنان از کار خانگی و جنسی بودند. این بیماری‌ها، واکنش بدن زنان به فشارهای تحمیل شده توسط نظام پدرسالارانه و سرمایه‌داری بود؛ گونه‌ای اعتراض خاموش در برابر نقش‌های اجباری.

در همین دوره، روانکاوی و فروید نقشی کلیدی در بازتولید این نظم داشتند. فروید با تئوریزه کردن مفاهیمی چون عقده‌ادیپ و تمرکز بر لذت جنسی مردان، نقش زنان را به‌عنوان ابژه‌ای برای ارضای مردان بازتعریف کرد. روانکاوی به‌جای آنکه آزادی جنسی زنان را پیش ببرد، آنان را مسئول رضایت جنسی مردان کرد و به تقویت نظم پدرسالارانه پرداخت.

در قرن بیستم، به‌ویژه با ظهور فوردیسم (مدل تولید انبوه همراه با مصرف انبوه و دستمزد بالا)، خانه به فضایی تبدیل شد که مردان کارگر پس از یک روز کار طاقت‌فرسا بتوانند در آن استراحت کنند و تجدید قوا نمایند. فوردیسم نه فقط مدلی اقتصادی، بلکه نظامی اجتماعی بود که خانه و خانواده را به ابزاری برای افزایش بهره‌وری نیروی کار بدل کرد.

در این چارچوب، زن به عنوان «همسر-معشوقه» تعریف شد؛ زنی که هم‌زمان باید مادر، خانه‌دار و معشوقه‌ای جذاب برای همسرش باشد. با ظهور مطالعات جنسی مانند گزارش کینزی و تحقیقات مسترز و جانسون بر ارگاسم زنان تأکید شد، اما نه برای رهایی زنان بلکه برای افزایش رضایت مردان و حفظ پایداری خانواده. این تأکید به وظیفه‌ای جدید برای زنان بدل شد؛ زنان حالا وظیفه داشتند باید همسرانی از نظر جنسی رضایت‌مند و مادرانی فداکار باشند.

مبارزه: از دستمزد برای کار خانگی تا سیاست مشترکات

فدریچی در تحلیل خود نشان می‌دهد که مبارزه برای دستمزد برای کار خانگی فراتر از یک مطالبه اقتصادی ساده است؛ این مبارزه یک استراتژی سیاسی است که هدفش نه فقط کمک به استقلال مالی زنان، بلکه افشای بهره‌کشی پنهان از آنان در دل تقسیم کار سرمایه‌داری و پدرسالاری است. مطالبه دستمزد برای کار خانگی به زنان قدرت می‌دهد، چرا که:

۱. زمان و انرژی زنان را بازمی‌ستانند؛ به این معنا که کار خانگی دیگر یک وظیفه طبیعی و کاری از روی عشق تلقی نمی‌شود، بلکه به عنوان کاری که باید برای آن مزد پرداخت شود، شناخته می‌شود. این مطالبه به زنان این امکان را می‌دهد که خودمختاری بیشتری در زمان و زندگی‌شان به دست آورند.

۲. رابطه بین کار تولیدی (دستمزدی) و کار بازتولیدی (خانگی) را به چالش می‌کشد؛ چون نشان می‌دهد که بدون کار خانگی، اصلاً نیروی کاری وجود ندارد که بتواند در کارخانه کار کند. این مبارزه ساختار سلسله‌مراتبی کار را به هم می‌زند و نشان می‌دهد که کار بی‌مزد خانگی، ستون پنهان کل اقتصاد سرمایه‌داری است.

۳. طبقه کارگر را بازتعریف می‌کند؛ در سنت مارکسیستی، طبقه کارگر غالباً به مردان کارگر مزدی محدود می‌شود. اما با به رسمیت شناختن کار خانگی و بازتولیدی به عنوان کار واقعی و تحت استثمار، فدریچی نشان می‌دهد که طبقه کارگر شامل تمامی کسانی است که در فرایند بازتولید نیروی کار مشارکت دارند، از زنان خانه‌دار گرفته تا کارگران جنسی.

فدریچی در ادامه، سیاست مشترکات را به عنوان آلترناتیوی برای سرمایه‌داری و دولت پیشنهاد می‌کند.^۸ مشترکات به فضاها و روابط اجتماعی‌ای گفته می‌شود که خارج از منطق بازار و مالکیت خصوصی عمل می‌کنند. نمونه‌های این مشترکات عبارت‌اند از باغ‌های شهری؛ فضاهایی عمومی که برای تولید غذا و حفظ محیط‌زیست به طور جمعی و با خودمدیریتی اداره می‌شوند یا سیستم‌های اشتراک‌گذاری زمان^۹؛ شبکه‌هایی که در آن افراد به جای مبادله پول، زمان و مهارت‌های خود را با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند.

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که جوامع می‌توانند روابطی بر پایه همکاری، مراقبت جمعی و بازتولید غیرکالایی شکل دهند و به جای اتکا به بازار و دولت، بر توانایی‌های درونی خود تکیه کنند. فدریچی بر این باور است که تغییر واقعی از پایین و از طریق خودسازمان‌یابی جوامع محلی امکان‌پذیر است، نه از طریق دولت‌ها. او می‌گوید دولت‌ها به دلیل وابستگی‌شان به انباشت سرمایه، ابزار مناسبی برای ساخت جامعه‌ای عادلانه نیستند.

فدریچی هشدار می‌دهد که نمی‌توان با «ابزارهای ارباب» خانه ارباب را ویران کرد. این اصطلاح که از آدری لرد^{۱۰} گرفته شده به این معناست که با ابزارها و نهادهایی که خود در خدمت انباشت سرمایه و بازتولید سلسله‌مراتب قدرت هستند (مثل دولت، صنعت‌گرایی و منطق بازار)، نمی‌توان به آزادی رسید. به همین دلیل، آلترناتیوها باید از دل همکاری‌های افقی و مبتنی بر مشترکات رشد کنند.

نمونه‌ای از سیاست مشترکات را می‌توان در مقاومت مردم بولیوی در برابر خصوصی‌سازی آب دید. در اوایل دهه ۲۰۰۰، دولت بولیوی تحت فشار نهادهای بین‌المللی (بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) منابع آبی را به شرکت‌های خصوصی واگذار کرد. این اقدام با مقاومت گسترده مردم، به‌ویژه جوامع بومی، مواجه شد. آن‌ها با سازماندهی اجتماعات مردمی و تظاهرات خیابانی، توانستند این پروژه خصوصی‌سازی را متوقف کنند. این جنبش

^۸ برای مطالعه بیشتر درباره این آلترناتیو فدریچی به کتاب *بازافسونگری جهان: فمینیسم و سیاست مشترکات* از او مراجعه کنید. این کتاب به زبان فارسی با ترجمه پریا پلاسعیدی از نشر چرخ منتشر شده است.

^۹ Time banks

^{۱۰} Audre Lorde

آدری لرد (1934-1992) شاعر، نویسنده و کنشگر فمینیست سیاه و لژیین آمریکایی بود که با تمرکز بر تقاطع نژاد، جنسیت و سکسوالیته، نقدهای جدی به فمینیسم سفید وارد کرد و با جمله مشهور «ابزارهای ارباب خانه ارباب را ویران نمی‌کنند» رویکردهای اصلاح‌طلبانه در فمینیسم را به چالش کشید.

نشان داد که دفاع از مشترکات نه فقط مسئله‌ای محیط‌زیستی، بلکه مبارزه‌ای برای حفظ استقلال و کرامت جمعی است.

ضرورت بازاندیشی دربارهٔ رابطهٔ سرمایه‌داری و پدرسالاری در ایران امروز: اهمیت نقدهای فدریچی

در ایران سال ۱۴۰۴، نقدهای سیلویا فدریچی نه یک بحث نظری انتزاعی، بلکه ضرورتی حیاتی برای تحلیل شرایط اجتماعی و مبارزاتی ماست. سرمایه‌داری و پدرسالاری همچنان در پیوندی تنگاتنگ، کار خانگی زنان را بی‌مزد و نامرئی نگاه داشته‌اند. در چنین وضعیتی، جنبش‌های چپ و کارگری در ایران اگر همچنان کار بازتولیدی و خانگی را عرصه‌ای حاشیه‌ای بدانند و استثمار آن را نادیده بگیرند، قادر به پیشبرد مبارزه‌ای ریشه‌ای علیه مناسبات سلطه نخواهند بود. مبارزه طبقاتی زمانی می‌تواند به تمامی وجوه استثمار پردازد که استثمار خانگی زنان را به رسمیت بشناسد و آن را به چالش بکشد.

از سوی دیگر، بخش قابل توجهی از جریان‌های فمینیستی نیز گرفتار همان خطای تحلیلی‌اند؛ آنجا که تحقق برابری را در دستیابی به فرصت‌های برابر در بازار کار جستجو می‌کنند، بی‌آنکه مناسبات بازتولیدی را مورد پرسش قرار دهند. فدریچی با تأکید بر نقش کار خانگی و بازتولیدی زنان، نشان می‌دهد که مسیر رهایی نمی‌تواند تنها از دل برابری در مناسبات مزدی سرمایه‌داری بگذرد.

در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی ایران نیز الگوی دستمزد خانوادگی، چه به طور رسمی و چه غیررسمی، تداوم یافته است؛ الگویی که مرد را نان‌آور و زن را خانه‌دار تعریف می‌کند و بدین وسیله استثمار زنان در فضای خانه را رقم می‌زند. نقد فدریچی به ما کمک می‌کند بفهمیم که این الگو طبیعی نیست، بلکه ابزاری برنامه‌ریزی شده برای بهره‌کشی از زنان و انقیاد آنان است؛ ابزاری که به منظور کاهش هزینه‌های بازتولید نیروی کار طراحی شده است.

تقسیم کار جنسیتی درون طبقه کارگر و مناسبات قدرت درون آن نیز از دیگر محورهای کلیدی‌ای است که فدریچی به آن می‌پردازد. سرمایه‌داری برای تثبیت سلطه‌اش، طبقه کارگر را از درون تقسیم کرده است؛ مردان کارگر با بهره‌مندی از امتیازات دستمزد خانوادگی، در تثبیت نقش‌های خانگی زنان شریک بوده‌اند و این انشقاق، توان

جنبش‌های کارگری برای ایجاد اتحاد واقعی را تضعیف کرده است. بدون درک این مناسبات قدرت درون طبقه کارگر، نمی‌توان به مبارزه‌ای فراگیر و مؤثر اندیشید.

نقد ساختار خانواده نیز جایگاهی بنیادین در تحلیل فدریچی دارد. خانواده هسته‌ای، نهادی است که نه تنها نیروی کار را بازتولید می‌کند، بلکه از طریق روابط قدرت درون خود، انضباط سرمایه‌دارانه را در خانه تثبیت می‌کند. این نهاد، با پنهان کردن کار بی‌مزد زنان در لفافه ایدئولوژی عشق و فداکاری، کار خانگی را طبعی جلوه داده و استثمار آن را نامرئی ساخته است. فهم این روند برای تحلیل روابط جنسیتی و اقتصادی در ایران امروز، امری حیاتی است.

کار جنسی، چه در قالب روسپی‌گری و چه در قالب کار جنسی درون خانواده، همواره ابزاری برای بازتولید نیروی کار و انضباط جنسی نیروی کار مرد بوده است. فدریچی نشان می‌دهد که چگونه ایدئولوژی‌هایی نظیر فرشته خانه و همسر-معشوقه با سرکوب لذت جنسی زنان و تبدیل آن به وظیفه‌ای در خدمت خانواده، بار کاری زنان را سنگین‌تر و پیچیده‌تر کرده است. در ایران امروز که کار جنسی هنوز تابو و سرکوب شده است، تحلیل‌های فدریچی به ما کمک می‌کند این مسئله را از سطح فردی و اخلاقی به سطح مناسبات مادی و ساختاری ارتقا دهیم.

در نهایت، مبارزه برای رهایی زنان و طبقه کارگر بدون به چالش کشیدن مناسبات بازتولیدی و ساختارهای پدرسالارانه ممکن نخواهد بود. جنبش دستمزد برای کار خانگی نه تنها به افشای استثمار پنهان زنان می‌پردازد، بلکه رابطه بین کار تولیدی و بازتولیدی را به چالش می‌کشد و مفهوم طبقه کارگر را بازتعریف می‌کند. همچنین، سیاست مشترکات که فدریچی مطرح می‌کند، راهی است برای بازاندیشی درباره مبارزه، از طریق ایجاد فضاها و مناسباتی اجتماعی خارج از منطق بازار و دولت؛ فضاهایی که بر همکاری، خودمدیریتی و بازتولید جمعی استوارند. نمونه‌هایی مانند مقاومت مردم بولیوی در برابر خصوصی‌سازی آب، نشان می‌دهد که ساختن چنین آلترناتیو‌هایی نه تنها ممکن است، بلکه در شرایط بحران‌زده امروز ایران، ضرورتی انکارناپذیر است.

برای ساختن یک جنبش رهایی‌بخش واقعی در ایران، باید هم‌زمان مناسبات سرمایه‌داری و تقسیم کار جنسیتی را به چالش کشید. این نقدها به ما امکان می‌دهند که تحلیلی ریشه‌ای‌تر از رابطه پدرسالاری و سرمایه‌داری داشته باشیم؛ تحلیلی که هم کار خانگی را می‌بیند و هم بدن و باروری زنان را میدان نبرد می‌داند.

فمینیسمی که خانه را میدان نبرد می‌داند: تأملی بر ضرورت‌های امروز ما

بازخوانی کتاب *پدرسالاری مزد برای ما*، در ایران امروز، صرفاً یک تمرین نظری یا ترجمهٔ یک تجربهٔ تاریخی غربی نیست. آنچه فدریچی با دقت نشان می‌دهد، ساختارهای جهانی سلطه و استثمار هستند که در هر بستر اجتماعی، با اشکال خاص خود بازتولید می‌شوند. در سرمایه‌داری و پدرسالاری در ایران، همانند بسیاری از نقاط جهان، کار خانگی و بازتولیدی زنان شکلی پنهان و بی‌مزد از استثمار است. سیاست‌های رسمی و غیررسمی، همچنان نقش زن خانه‌دار را تقدیس کرده و نهاد خانواده را سنگری برای انضباط نیروی کار و کنترل بدن زنان نگاه می‌دارند.

از سوی دیگر، جنبش‌های چپ و فمینیستی ما نیز تا زمانی که مسئلهٔ بازتولید اجتماعی را به‌عنوان بخشی از مبارزهٔ طبقاتی و نه یک موضوع فرعی در نظر نگیرند، ناگزیر در بازتولید همان مناسبات سلطه گرفتار خواهند ماند. اهمیت کتاب فدریچی در آن است که افق‌هایی پیش روی ما می‌گشاید تا بتوانیم از تله‌های تاریخی چپ سنتی و فمینیسم لیبرال عبور کنیم و مسیرهایی برای رهایی واقعی ترسیم کنیم؛ مسیری که از دل خانه‌ها، بدن‌ها و روابط روزمره آغاز می‌شود و تا بازتعریف مفاهیم طبقه، کار، و مبارزه ادامه می‌یابد.

در شرایطی که مناسبات اقتصادی و سیاسی در ایران به‌شدت مردسالارانه و سرمایه‌دارانه بازتولید می‌شوند، بازگشت به تحلیل‌هایی از جنس فدریچی می‌تواند به ما قدرتی بدهد که هم‌زمان علیه سرمایه و پدرسالاری، در تمامی عرصه‌های زندگی مقاومت کنیم. این کتاب، ما را دعوت می‌کند خانه را میدان نبرد ببینیم و مبارزه‌ای را آغاز کنیم که از خصوصی‌ترین فضاها تا عمومی‌ترین مناسبات، هیچ شکل از کار اجباری و بی‌مزد را بی‌پاسخ نمی‌گذارد.